

بررسی عوامل موثر بر خشونت سیاسی مطالعه موردی: جمعیت بلوچ شهر زاهدان

رضا محموداوغلی^۱ - یعسوب اصغری نیاری^۲

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۲/۲۵ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۴/۳)

چکیده

پدیده خشونت سیاسی از آن دسته آسیب‌های اجتماعی-سیاسی است که نظم حاکم بر جامعه را مختل می‌کند و همواره مواجهه با آن مورد توجه سیاستمداران می‌باشد. پژوهش حاضر به بررسی عوامل تاثیرگذار بر میزان گرایش رفتارهای خشونت‌آمیز سیاسی در بین شهروندان بلوچ شهر زاهدان می‌پردازد. مسایل قومی-طایفه‌ای این منطقه بستر جغرافیایی مناسب برای ناامنی و بی‌ثباتی ایجاد می‌کند. همانندی‌های فرهنگی، قومی، مذهبی با دو کشور بحران‌زده افغانستان و پاکستان نیز بر افزایش خشونت در این منطقه می‌افزاید. روش تحقیق مورد استفاده در این بررسی روش پیمایشی است. تکنیک جمع‌آوری اطلاعات، استفاده از پرسشنامه می‌باشد. جامعه آماری نوشتار حاضر شامل کلیه شهروندان اهل سنت بلوچ زاهدان می‌باشد که حجم نمونه ۳۸۴ نفری به شیوه نمونه‌گیری خوشه‌ای انتخاب شدند. اطلاعات گردآوری شده به کمک نرم افزار SPSS مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. نتایج نشان می‌دهد در کنار عوامل جامعه‌شناختی مانند محرومیت نسبی، عوامل دیگری همچون ساختار اجتماعی-فرهنگی خاص، سیستم قوم‌مداری، جغرافیای طبیعی استان، قاچاق مواد مخدر، تعداد زیاد اتباع بیگانه در منطقه و تقویت گروه‌های تروریستی توسط عوامل خارجی بر میزان خشونت در این منطقه تاثیرگذار است.

واژگان کلیدی: خشونت سیاسی، شکاف اجتماعی، محرومیت نسبی، قوم‌مداری،

تروریسم

r_oghli@yahoo.com

Y_asghari@uma.ac.ir

^۱. استادیار علوم سیاسی دانشگاه محقق اردبیلی (نویسنده مسئول)

^۲. استادیار معارف اسلامی و علوم سیاسی دانشگاه محقق اردبیلی

مقدمه

آسیب‌های اجتماعی-سیاسی ناشی از عوامل مختلفی است که بنیان‌های جامعه را به طور جدی تهدید می‌کند و مانع تحقق نیازمندی‌ها و تقاضاهای افراد کثیری می‌شود. آسیب‌های سیاسی وقتی به وجود می‌آیند که نهادهای تنظیم‌کننده روابط بین افراد و دولت با شکست روبرو شده و دچار تزلزل شوند که نتیجه آن شکل‌گیری شکاف‌های عمیق بین جامعه و دولت است. یکی از این آسیب‌های سیاسی اجتماعی، «خشونت سیاسی» می‌باشد. «خشونت سیاسی» عبارت از کنش‌هایی اعتراضی است که شکل خصمانه و غیر نهادی به خود می‌گیرد و طرف‌های درگیر به صورت عامدانه، از اجبار فیزیکی برای صدمه‌زدن به یکدیگر یا اموال یکدیگر استفاده می‌نمایند تا تغییر سیاسی را (چه در سیاست‌ها و چه در ساختار حکومت) به وجود آورند (هونگ کیو، ۱۹۸۲: ۱۱). اولین و مهم‌ترین کارکرد هر نظام سیاسی حذف یا کاهش ارتکاب خشونت در زندگی روزمره و روابط اجتماعی-سیاسی است. از سوی دیگر، هر نوع نظام اجتماعی (از جمله جوامع جدید) زاینده کشمکش‌های درونی است و هیچ کشوری در عالم وجود ندارد که فاقد هرگونه منازعه سیاسی داخلی باشد. سیاست در همه جا با ستیز همراه است، یعنی نوعی کشمکش بین افراد و گروه‌هایی که می‌کوشند به هدف‌های متفاوتی دست یابند و خواسته‌های متضادی را برآورند. مهم آن است که این ستیزهای داخلی حتی‌المقدور شکل حاد و خشونت‌آمیز پیدا نکنند. از این رو، وظیفه هر نظام سیاسی تضمین ثبات از طریق پیش‌گیری از حاد شدن منازعات داخلی است تا به تجزیه‌طلبی و جنگ داخلی نینجامد.

این پدیده در کشور ایران که دارای بافت جمعیتی چند قومیتی می‌باشد به عنوان پدیده‌ای مسئله‌ساز ظاهر می‌شود. پدیده خشونت سیاسی در مناطقی از کشور که به شدت متأثر از ارزش‌های سنتی و طایفه‌ای خود می‌باشند و گرایش و پابندی کمتری نسبت به قانون دارند، بیشتر مشهود است. یکی از مناطقی که در طی این سال‌ها همواره درگیر خشونت و نزاع سیاسی بوده است، استان سیستان و بلوچستان می‌باشد. استان سیستان و بلوچستان در تاریخ معاصر، همواره با دو چالش اصلی اقلیت‌گرایی قومی و اقلیت‌گرایی مذهبی روبرو بوده است. این منطقه از یک سو به واسطه تفاوت‌های مذهبی، دوری از مرکز و مراودات فرهنگی، بافت زندگی عشیره‌ای، فقر و بیکاری، عدم مشارکت فراگیر، قاچاق، ضعف زیرساخت‌ها و از سوی دیگر به علت همانندی‌های فرهنگی، قومی، مذهبی با دو کشور بحران‌زده افغانستان و پاکستان از پیامدهای بحران‌زایی بنیادگرایی مذهبی آنها متأثر شده که نمودهای ناحیه‌گرایی را در آنجا در قالب اقدامات تروریستی گروه‌های ملهم از اندیشه‌های بنیادگرای مذهبی قابل پیگیری است. با

این وجود به نظر می‌رسد که خشونت‌های سیاسی در این منطقه محصول علل و عوامل مختلف و متنوعی هستند و ابعاد عینی و ذهنی متعددی دارند. پژوهش حاضر در کنار اینکه عوامل عینی خشونت سیاسی را مورد بررسی قرار داده است ولی تاکید اصلی پژوهش بر جنبه ذهنیت شهروندان نسبت به عوامل عینی خشونت می‌باشد در واقع، این پژوهش نوع نگرش‌ها و احساسات شهروندان را به پدیده‌های عینی جامعه‌شناختی خشونت سیاسی شهروندان زاهدانی مورد سنجش قرار داده است. احساس و ادراک تبعیض از شکاف میان خواسته‌ها و داشته‌های مورد نظر افراد به وجود می‌آید. لذا بنابراین ضرورت دارد که احساس و ادراک افراد را در خصوص این شکاف از طریق داده‌های پیمایشی به دست آورد.

پیشینه تحقیق

یافته‌های حافظ‌نیا و همکاران (۱۳۹۲) در پژوهشی با عنوان «سیاست دولت و مناسبت‌های بین‌قومی (مورد قوم بلوچ و سیستانی)» نشان داد قوم بلوچ با پیکره ملت از لحاظ مذهب و زبان دارای تفاوت و از لحاظ نژاد و تاریخ دارای اشتراک است؛ اما سیستانی‌ها به لحاظ دین و مذهب و زبان تقریباً با بدنه اصلی ملت هماهنگ و همسان هستند. از دید این پژوهش سیاست‌های تبعیض‌آمیز دولت مرکزی در برابر بستر متفاوت قومی، از یک سو باعث ایجاد رابطه بدبینانه بین سیستانی‌ها و بلوچ‌ها شده و از سوی دیگر به واگرایی بین قوم بلوچ و دولت مرکزی منجر شده است. در نقطه مقابل این یافته‌ها، پژوهش ضرغامی و انصاری‌زاده (۱۳۹۱) نشان می‌دهد جامعه ایران با وجود داشتن ساختار چندقومی، دچار واگرایی قومی نشده است که مهم‌ترین دلیل این امر، وجود شکاف‌های سیاسی-اجتماعی متقاطع است که در اثر آن، آثار واگرایی به شدت کاهش داشته است. از دیگر نتایج این پژوهش این است که برخی از شکاف‌های موجود میان قوم بلوچ با گروه قومی فارس، بیانگر ناسازگاری‌ها در تقسیم منابع اقتصادی از سوی دولت مرکزی به حوزه جغرافیایی پیرامون و همچنین شرایط جغرافیایی قوم بلوچ است که در قالب شکاف مرکز پیرامون مطرح می‌شوند و به هیچ وجه واگرایی قومی از مرکز اتفاق نیفتاده است.

نتایج پژوهش طالبان (۱۳۹۰) نشان می‌دهد دو الگوی متفاوت از محرومیت نسبی موجب خشونت سیاسی در کشورهای مسلمان شده‌اند. اول، ترکیبی از تبعیض گروهی قوی با نابرابری اقتصادی پایین؛ و دیگری، جوامعی که در آن‌ها تبعیض گروهی قوی با توسعه شتابان ترکیب شده است. از دیگر نتایج پژوهش مذکور این است که در میان کشورهای خاورمیانه وقوع

خشونت سیاسی ارتباطی به نابرابری اقتصادی نداشته است. همچنین، تبعیض گروهی علت لازم خشونت سیاسی بوده است؛ یعنی، کلیه کشورهایی که خشونت سیاسی را تجربه کرده‌اند واجد تبعیض گروهی هستند. قاراخانی (۱۳۸۸) در پژوهشی برای سنجش نوسازی، از شاخص کیفیت زندگی (QOLI) و برای سنجش خشونت سیاسی، از داده‌های ثانویه مربوط به خشونت سیاسی استفاده کرده است. نتایج حاصل از تحلیل همبستگی دو مجموعه متغیر خشونت سیاسی و نوسازی نشان می‌دهد که اولاً، بین نوسازی و خشونت سیاسی در کشورهای اسلامی، رابطه معناداری وجود دارد و ثانیاً، متغیرهای فرهنگی و اقتصادی، بیشترین همبستگی را با خشونت سیاسی در این کشورها دارند.

شعبانی اصل (۱۳۸۸) با طرح این سوال که «ساختارهای سیاسی تاثیرگذار بر امنیت سیستان و بلوچستان کدام است؟» ضمن مروری بر تبارشناسی استان سیستان و بلوچستان و جغرافیای منطقه و واقعیات مسائل قومی - مذهبی این استان، به احصاء تهدیدات، آسیب‌ها و فرصت‌ها پرداخته است. یافته‌ها نشان داد که این منطقه به دلایل زیر مستعد خشونت سیاسی می‌باشد: ۱- همسایگی با دو کشور بی‌ثبات پاکستان و به‌ویژه افغانستان؛ ۲- تحریکات وهابیت و تاثیرپذیری اهل سنت از آن سوی مرز؛ ۳- ترویج تفکر سلفی‌گری؛ ۴- درهم آمیختگی و به هم خوردن تعادل جمعیتی استان بدلیل مهاجرت افغانه؛ ۵- تجارت مواد مخدر و تولید خرید و فروش و توزیع مواد مخدر؛ ۶- حضور و نفوذ قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی (آمریکا و ناتو) در حاشیه مرز؛ ۷- فقدان زیر ساخت‌های مناسب در این استان؛ ۸- فقر فرهنگی و بی‌سوادی و نرخ بالای بیکاری؛ ۹- جغرافیای گسترده و اقلیم خشک ایران و وجود خلاءهای امنیتی؛ ۱۰- جغرافیای انسانی و نرخ بالای رشد جمعیت و تراکم نسبی استان.

بابایی و بلایی مهباری (۱۳۸۸) به بررسی نقش طوایف موجود در منطقه بلوچستان (ایران‌شهر) در برقراری امنیت این منطقه پرداخته است. نتایج نشان می‌دهد مسئله خشونت سیاسی در این منطقه دلایل مختلفی مانند عدم استفاده صحیح و مشارکت نیروهای بومی طرفدار نظام و طوایف شیعه بلوچ به ویژه در نقاطی که شیعیان استقرار دارند در طرح‌های امنیتی، اقتصادی و فرهنگی می‌باشد. حاکم‌بودن سیستم طایفه‌ای و داشتن آداب و رسوم خاص و سازمان اجتماعی موجود در استان باعث ایجاد واگرایی در این منطقه شده است. نتایج پژوهش جیمز کلمن (۱۳۷۷) نشان می‌دهد عامل به وجود آوردن کنش‌های جمعی، گروه‌های کنشگر است؛ یعنی هر چه تعداد کنشگران بیشتر شود امکان وقوع رفتارهای جمعی افزایش می‌یابد. نتایج دستاوردهای وی نشان می‌دهد رفتار متخاصم گروهی به فرد جسارت عمل می‌دهد و با رها

کردن فرد از کنترل اقتدار یا هنجارهای قبلی، باعث هماهنگ شدن افراد دیگر با او در بروز کنش جمعی می‌شود.

نتایج تحقیق کندی و همکاران (۱۹۹۱) نشان می‌دهد که تغییرات منطقه‌ای در نرخ‌های خشونت سیاسی نتیجه عوامل نابسامانی اجتماعی و توزیع نابرابر ساختاری در کانادا است. مولر (۱۹۸۸) در یک مطالعه تجربی، مسئول بی‌ثباتی در دموکراسی‌های سیاسی را نابرابری می‌داند. نتایج وی نشان داد که یک همبستگی معکوس قوی بین نابرابری درآمد و ثبات رژیم برای یک نمونه متشکل از ۳۳ دموکراسی وجود دارد. استیون مسنر (۱۹۸۹) طی تحقیقی که انجام داده نتیجه می‌گیرد کشورهایی که با تبعیض اقتصادی بالا بر علیه گروه‌های اجتماعی اقلیت عمل می‌کنند نسبت به کشورهایی که دارای تبعیض کمتری می‌باشند از میزان خشونت سیاسی بیشتری برخوردارند. ویلیام آویسن و پاملا لورینگ (۱۹۹۰) علاوه بر نابرابری درآمد، تجانس و همگنی قومی را نیز با میزان خشونت سیاسی بررسی کردند و میزان بالایی از رابطه را در این زمینه بدست آورده‌اند (هوکنین، ۱۹۹۳: ۳۲). تدرابرت گر (۱۹۶۸) در پژوهشی با عنوان «چرا انسان‌ها شورش می‌کنند» نظریه محرومیت نسبی را بیان کرده و معتقد است این پدیده متأثر از اختلاف بین موقعیت و توانایی‌های ارزشی جامعه می‌باشد که به خشونت منجر می‌شود. پای (۱۹۶۴) با جمع‌بندی رابطه بین پیامدهای اجتماعی اقتصادی گذار و تضاد، اشاره می‌کند که فروپاشی جوامع سنتی، شکاف‌های ناگهانی گوناگونی ایجاد می‌کند که می‌تواند تمایلی در توجه به حس هویت ناشی از وفاداری به اجتماعات محلی، سنتی، قومی، منطقه‌ای و غیره ایجاد نماید (دیویدسون، ۲۰۰۵: ۳۴). پژوهش‌های دیگری نشان می‌دهد کشورهایی که سطوح بالایی از توسعه را دارند دارای سطوح پایینی از خشونت هستند (تیلور، ۲۰۰۲: ۱۵).

عوامل عینی خشونت سیاسی در زاهدان

استان سیستان و بلوچستان در جنوب شرق ایران واقع شده است. این استان از شمال به خراسان، از جنوب به دریای عمان، از خاور به کشور افغانستان و پاکستان و از باختر به استان کرمان و هرمزگان محدود می‌شود. زاهدان به عنوان مرکز استان سیستان و بلوچستان با جمعیت ۵۷۵۱۱۶ (مرکز آمار ایران، ۱۳۹۰) در عرض ۲۹ درجه و ۳۲ دقیقه شمالی و طول ۶۰ درجه و ۴۷ دقیقه شرقی واقع شده است. امروزه شهرستان زاهدان که مرکز استان و در حدود ۲۸ درصد جمعیت آنرا دارا می‌باشد دارای بافت قومی - فرهنگی مختلفی است و هر گروه قومی، نقطه‌ای را برای زندگی انتخاب کرده است. این موضوع حتی در قبرستان‌های منطقه نیز به چشم

می‌خورد (بابایی و بلایی مهیاری، ۱۳۸۸: ۱۵-۱۶). این شهر دارای ۴ بخش مرکزی، میرجاوه، کورین، نصرت آباد و ۸ دهستان است. مطالعات و برآوردها نشان می‌دهد که حدود ۵۰ درصد از جمعیت این شهر را بلوچ‌های سنی مذهب و ۵۰ درصد را نیز غیر بلوچ‌های شیعه مذهب تشکیل می‌دهد (استانداری سیستان و بلوچستان، ۱۳۸۹).

در سالیان اخیر منطقه سیستان و بلوچستان بالاترین میزان ترور و خشونت را نسبت به دیگر مناطق کشور داشته است. حادثه تروریستی ۲۴ تیر ۱۳۸۸ مسجد جامع زاهدان که باعث شهادت ۲۷ شهروند و زخمی شدن ۱۶۹ نفر شد، حادثه تروریستی محور زاهدان به زابل در منطقه تاسوکی ۲۵ اسفند ۱۳۸۴ و شهادت ۲۸ شهروند و گروگان گرفتن ۷ نفر، حادثه تروریستی مسجد علی بن ایطالب زاهدان در تاریخ ۷ خرداد ۱۳۸۸ و شهادت ۲۱ شهروند و زخمی شدن ۱۲۵ نفر، شهادت ۳۲ نفر در عملیات انتحاری ۲۴ آذر ۱۳۸۹ چابهار و ترور سردار شهید شوشتری و سران طوایف در ۲۶ مهر ۱۳۸۸، گروگان‌گیری چند نفر از پرسنل صدا و سیما در شهریور ۱۳۹۰، ترور اتباع خارجی، شهادت ۱۴ نفر از اعضای پلیس مرزبانی در سراوان ۱۳۹۲، گروگان گرفتن ۵ مرزبان ایرانی در سال ۱۳۹۲ و شهادت ۸ مرزبانان ایرانی در زاهدان ۱۳۹۴ چند نمونه از رویدادها و حوادث تروریستی می‌باشد که در این منطقه اتفاق افتاده است.

کشورهای منطقه و فرامنطقه‌ای را می‌توان مهمترین عامل تأثیرگذار بر امنیت منطقه و در نتیجه امنیت ج.ا. ایران قلمداد کرد. مهمتر اینکه همه کشورهای منطقه دارای مذهب تسنن می‌باشند و از این نظر اشتراک مذهبی قوی با قومیت سنی بلوچ در منطقه جنوب شرقی ایران دارند. ارتباطات طرح‌ریزی شده و هدفمند سیاسی قوی در راستای بهره‌برداری سیاسی از مسئله شکاف مذهبی صورت می‌گیرد که عمدتاً چند هدف را به طور همزمان دنبال می‌کنند (رستمی، ۱۳۸۸: ۹۵-۹۶):

- الف- واگرایی قومی از طریق دامن زدن به اختلافات قومی میان بلوچ‌ها و فارس‌ها؛
- ب- واگرایی مذهبی از طریق دامن زدن به اختلافات میان اهل تسنن و شیعیان ایران؛
- پ- حمایت و تقویت گروه‌های شرور و تروریست برای بی‌ثبات‌سازی محیط امنیتی ایران؛
- ت- وادار ساختن اهل تسنن به سهم خواهی بیشتر در حکومت و ارتقای جایگاه و نقش آنها در کشور؛

ث- ناامن سازی محیط اقتصادی ایران در راستای کاهش سرمایه‌گذاری‌های خارجی؛

ج- بدست آوردن جای پا در شرق کشور و تأثیر گذاری بر معادلات سیاسی منطقه؛

چ- همکاری اطلاعاتی و امنیتی با نیروهای اطلاعاتی و امنیتی کشورهای غربی مستقر در

پاکستان و افغانستان.

- در مجموع عوامل عینی خشونت سیاسی در این منطقه را می‌توان به طور خلاصه به صورت زیر بیان کرد (بابایی و بلایی مهیاری، ۱۳۸۸: ۱۵-۱۶).
- ۱ - موقعیت جغرافیایی استان و همجواری با دو کشور ناآرام و تولیدکننده مواد مخدر یعنی پاکستان و افغانستان و همجواری با دریای عمان و انزوای جغرافیایی از کشور؛
 - ۲ - بافت مشترک طایفه‌ای و علایق عمیق میان بلوچ‌های ایران، پاکستان و افغانستان و حمایت اشرار آنسوی مرز از اشرار ایرانی و پناه دادن به آنها؛
 - ۳ - ساختار اجتماعی - فرهنگی خاص و برقراری سیستم قوم‌مداری و باورهای فرهنگی خاص و دوگانگی مذهبی؛
 - ۴ - حضور تعداد زیادی اتباع بیگانه از جمله افغانی و پاکستانی و تردهای غیر قانونی مرزی؛
 - ۵ - تقویت جریان‌های ضد شیعه نظیر فرقه وهابیت از جانب بیگانگان از جمله عربستان و پاکستان؛
 - ۶ - تلاش‌ها و سرمایه‌گذاری منافقین، سلطنت‌طلب‌ها، گروه‌های چپ، بهایی، رژیم عراق و غیره برای ایجاد ناامنی در استان؛
 - ۷ - فقر، محرومیت، بیکاری، کم‌سواد و بی‌سواد، پایین بودن بینش سیاسی - اجتماعی و فرهنگی عامه مردم و ...؛
 - ۸ - مشکلات طبیعی استان مثل کمبود آب، خشکسالی و ...؛
 - ۹ - وجود خوانین، اشرار و افراد قدرت‌طلب در استان؛
 - ۱۰ - قرار گرفتن در مسیر ترانزیت مواد مخدر و حضور و فعالیت قاچاقچیان مواد مخدر در استان؛
 - ۱۱ - ضعف نیروهای خودی در برخورد قاطع با عوامل ناامنی و وجود اسلحه فراوان در بین طوایف و مردم؛
 - ۱۲ - اختلافات موجود طایفه‌ای و قبیله‌ای و اختلافات و درگیری‌های مذهبی که حجم زیادی از این درگیری‌ها و اختلافات توسط دشمنان خارجی و عوامل داخلی آنها مثل مولوی‌های وابسته و غیره، دامن زده می‌شود؛
 - ۱۳ - وجود حجم زیادی از مشکلات و نارسائی‌ها در سطح استان؛
 - ۱۴ - فقدان یک سیاست معین و استراتژی مدون برای نواحی بحران‌زده از جمله این استان؛
 - ۱۵ - رشد بالای جمعیت که از رشد سرمایه‌گذاری، کار و توسعه فزونی گرفته است و

موجب بالا رفتن بیکاری شده است؛

- ۱۶ - ورود و خروج حجم زیادی از کالاها به صورت قاچاق در مرزهای استان و سود سرشار حاصله از قاچاق مواد مخدر؛
- ۱۷ - نفوذ سرویس‌های امنیتی منطقه‌ای و بین‌المللی در تحریک اقلیت‌گرایی قومی و مذهبی در بکارگیری گروه‌های سیاسی مخالف نظام (فضای امنیتی).

چارچوب نظری تحقیق

رفتارهای خشونت‌آمیز از جمله موضوعات چندوجهی و قابل توجهی است که اذهان بسیاری از اندیشه‌گران را به خود معطوف کرده است. از این‌رو، صاحب‌نظران گوناگونی از زوایای مختلف به طرح دیدگاه‌های خود پرداخته‌اند. پرواضح است که نمی‌توان به تمام نظریه‌های ارائه شده در حوزه عوامل موثر بر خشونت سیاسی پرداخت و آنها را تبیین کرد. با توجه به اینکه این پژوهش درصدد بررسی عوامل موثر بر خشونت سیاسی می‌باشد نمی‌توان یک نظریه تک بعدی را به عنوان مبانی نظری پذیرفت و برای این منظور به نظریه‌های محرومیت نسبی، نظریه شکاف هویتی، قومی و نظریه فشار ساختاری برای تاثیرات چندعلیتی بر خشونت سیاسی پرداخته می‌شود.

تئوری محرومیت نسبی و خشونت

فرض اساسی تمام تئوری‌های محرومیت در تبیین خشونت سیاسی این است که برخی شکل‌های ناکامی و نارضایتی که توسط انواع عدم تعادل‌های ساختاری و کارکردی (عملکردی) در جامعه ایجاد می‌شوند، خود را به صورت خشونت سیاسی یا کنش‌های جمعی اعتراضی بروز می‌دهند. در حقیقت، رفتارهای سیاسی خشونت‌آمیز مردم نتیجه نارضایتی و نارضایتی محصول ناکامی یا محرومیت نسبی آنان است که معنی وجود شکاف و اختلاف میان آن چه آنها می‌خواهند (انتظارات ارزشی) می‌باشد (گلدستون، ۲۰۰۳: ۲۲). این شکاف، ناکامی را به وجود می‌آورد و ناکامی منجر به پرخاشگری می‌شود و انبوه یا تجمیع پرخاشگری نیز کنش‌های جمعی اعتراضی یا خشونت سیاسی را به وجود می‌آورد (بوسول و دیکسون، ۱۹۹۰: ۸۷). در حقیقت، دیدگاه نظری محرومیت در سطح کلان مدعی است که سطوح نابرابری اقتصادی از طریق تاثیرگذاری روی سطوح انسداد اجتماعی، منبع ساختاری برای تولید فشار و ناکامی و بالطبع احساس محرومیت نسبی است. در حقیقت، ایده اصلی تئوری محرومیت نسبی این است که نابرابری عموماً منجر به نارضایتی شده و نارضایتی نیز به سمت نظام تصمیم‌گیری که ناتوان از

اصلاح و ترمیم عدم توازن اجتماعی است معطوف می‌شود (سیاسی شدن نارضایتی‌ها) و آن هم موجب کنش‌های جمعی علیه حکومت می‌شود (گر، ۱۹۷۰؛ ۱۱۵؛ مولر و سلیگسن، ۱۹۸۷: ۷۶؛ به نقل از طالبان، ۱۳۹۰: ۱۱-۱۲).

مسئر معتقد است که «نابرابری بیشتر یک منبع تضاد است» (مسئر، ۱۹۸۹: ۵۹۸). نابرابری‌ها می‌توانند از طریق ایجاد تضاد توزیعی تبدیل به خصومت کلی و انتشاری شوند و به شکل جرم و جنایت تجلی نمایند و با اینکه اگر امکان تحرک سیاسی وجود داشته باشد تبدیل به خشونت شوند و به صورت شورش تظاهر خارجی پیدا کنند (مسئر، ۱۹۸۹: ۵۹۸). ناکامی و نارضایتی، تنها به منابع و عوامل اقتصادی (مثل نابرابری اقتصادی) محدود نمی‌شود و می‌تواند ریشه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی نیز داشته باشد. از دید گر (۱۹۶۸) «تبعیض» بیش از صرف نابرابری، موجب ناکامی و احساس محرومیت شده و اغلب منجر به پرخاشگری و کنش‌های خشونت‌آمیز می‌شود. منظور از تبعیض گروهی به عنوان نوع خاصی از نابرابری، هرگونه انسداد یا محدودیت بر روی برخی گروه‌های اجتماعی است (گر، ۱۹۶۸: ۵۶-۵۸). براساس نظریه محرومیت نسبی، کنش‌های جمعی اعتراضی از جمله خشونت سیاسی نتیجه رشد سریع‌تر انتظارات نسبت به فرصت‌های واقعی است. به همین جهت، گروه‌هایی که خود را در مقایسه با سایر گروه‌ها، حاشیه‌ای و فاقد قدرت و نفوذ می‌پندارند، برای رفع این نارضایتی‌ها به کنش جمعی روی می‌آورند (نش ۱۳۸۰: ۱۴۵).

دورکیم (۱۹۷۶) معتقد است در زمان‌های رکود ناگهانی اقتصادی و یا رشد سریع بازار، آشفتگی اجتماعی روی می‌دهد. هم‌چنین در شرایط اجتماعی نابرابر، آرزوهای انسان‌ها از طریق هنجارها تنظیم می‌شود، به نحوی که از هم پاشیدن هنجارها آنومی یا وضعیت آرزوهای بی‌حد و حصر را به وجود می‌آورد که عدم ارضای آن آرزوها سبب بروز وضعیت نارضایتی اجتماعی می‌شود. مُرتن معتقد است وقتی افراد برای رسیدن به اهداف ابزارهای مشروع نداشته باشند، احساس فشار می‌کنند و در نتیجه ممکن است راه‌های غیرقانونی و نامشروع را برای رسیدن به اهداف خود برگزینند و در واقع به خشونت متوسل شوند به نظر مرتن زمانی که مردم نسبت به ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی بی‌اعتقاد شوند و جامعه قادر نباشد ارزش‌ها و آمیخته‌های خود را عملی سازد، آشفتگی و نابسامانی شروع می‌شود (مرتن، ۱۳۷۶: ۳۶). در نظریه فشار با تاکید بر خصیصه ساختار اجتماعی یعنی فقدان فرصت‌ها یا نابرابری، به این معنا که فرصت‌ها در نظام اجتماعی به گونه‌ای طراحی شده که نابرابری، فشارهایی بر افراد وارد می‌کند که این فشار می‌تواند منبع خشونت یا زمینه احتمال وقوع رفتارهای خشونت‌آمیز شود. فقدان فرصت‌های شغلی و

مادی به صور مختلف شرایطی از جمله طرد اجتماعی، محرومیت، محرومیت استفاده از قابلیت‌های فردی و همچنین بیکاری برای اقشار متوسط پایین جامعه فراهم می‌کند که در نتیجه آن دسترسی به ابزارهای معیشتی زندگی برای رفع نیازهای اصلی بوجود نمی‌آید و از این وضعیت منجر به ناکامی و فشار می‌شود (سلیمی و داوری، ۱۳۸۶: ۴۳۳).

تغییرات اجتماعی که تحت شرایط نوسازی، نظم اجتماعی پیشین را دگرگون کرده است و ناکامی‌ها و ناسازگاری‌های جدید ایجاد می‌کند، بر رفتار سیاسی تاثیر گذاشته و در برخی مواقع سبب تغییر آن شده و خود را در قالب رفتارهای غیرمحافظة کارانه نشان می‌دهد. در حقیقت، محرومیت‌های موجود در یک جامعه که عمدتاً محصول نابرابری عمودی (طبقاتی) و یا نابرابری افقی (منطقه‌ای یا اقلیمی) است که هنگام تغییرات قابل ملاحظه در رشد اقتصادی به شکل محسوس افزایش یافته و انگیزش لازم را برای خشونت جمعی فراهم می‌کند (نافزیگر و آونین، ۲۰۰۲: ۶۵). براین اساس «تضاد، پیامد ضروری انتقال از مرحله سنتی به مدرن است (اولسون، ۱۹۶۳: ۹۹) و نوسازی چیزی جز فروپاشی منظم و منسجم جامعه سنتی نیست. همچنین، در این دیدگاه، نقش عوامل ارتباطی (شهر، رسانه، تحرک اجتماعی، آموزش و ...) در جهت تحقق توسعه، برجسته است. اگر فرایند نوسازی همراه با تغییر محیط اجتماعی، منجر به تولید تقاضاهای جدید شود و تعریف تازه‌ای از رضایت‌مندی ارائه دهد، در صورتیکه با امکانات لازم همراه نباشد، در چنین شرایطی بین خواست فرد (جامعه) و میزان بهره‌مندی او از تسهیلات نوسازی فاصله ایجاد می‌شود. تعمیق این فاصله به معنای افزایش تعداد افرادی است که احساس محرومیت و نابرابری می‌کنند (لرنر، ۱۳۸۳: ۷۸-۸۰).

نظریه شرایط ساختاری و خشونت

ساختارهای اجتماعی-سیاسی امکان دستیابی به هدف را تحت تاثیر قرار می‌دهند. کنش‌های سیاسی تحت تاثیر عوامل ساختاری همچون نوع نظام سیاسی، پلورالیستی بودن یا اقتدارگرایی حکومتی، قدرت موسسات فراملیتی، نفوذ سیاسی کشورهای خارجی و ... بستگی دارد. کنشگران سیاسی به ساختارهای ملموس مانند احزاب، نهضت‌های اجتماعی، گروه‌های کوچک و نهادهای دولتی- نیازمندند تا از طریق آنها بتوانند ارزش‌ها و هنجارهای خود را انتقال دهند. به اعتقاد نظریه‌پردازان بسیج منابع، اگر فرصت‌های ساختاری بر محدودیت ساختاری برتری داشته باشد، معترضان در شبکه‌هایی که هدف آن دگرگونی وضعیت موجود سیاسی است، شرکت می‌کنند. بسیج سیاسی علاوه بر دسترسی به منابع (اطلاعات، پول، مهارت‌های سازمانی-ارتباطی) به فرصت

مناسب برای استفاده از این منابع نیاز دارد. فرصت‌های ساختاری، بیانگر روابط قدرت میان حکومت، گروه‌های اجتماعی و نهادهای خارجی است. چنانچه میزان محدودیت‌های ساختی از سوی حکومت محدود باشد و گروه‌های اجتماعی بتوانند به همبستگی فوق‌العاده و رهایی از کنترل حکومت دست یابند و اگر نهادها و سازمان‌های خارجی با اعطای منابع به جنبش مخالف- به جای اعطای منابع به دولت- موجبات ضعف حکومت را فراهم آورند، معترضین این فرصت را می‌یابند تا اقدام سیاسی علیه حکومت را سازماندهی کنند. در مقابل، محدودیت‌های ساختاری از مشارکت در سازمانی معترض جلوگیری می‌کند (اپتر و آندریس، ۱۳۸۰: ۱۲-۱۸). این نظریه تأکید خود را بر وجود یا عدم فرصت‌های سیاسی قرار می‌دهد. این فرصت‌ها، غالباً جنبه ساختاری دارند و در کنترل افراد نمی‌باشد. از دید مک آدام: هر واقعه یا فرایند اجتماعی گسترده‌ای که محاسبات و فرض‌های سامان‌بخش یک نظام سیاسی را تضعیف نماید، تغییری را در فرصت‌های سیاسی ایجاد می‌کند (دلپورتا و دینانی، ۱۳۸۳: ۲۹۵-۲۹۶).

هانتینگتون نیز در دفاع از نظریه ساختارگرایی، عامل اصلی گرایش به خشونت سیاسی را در ساختار سیاسی جامعه می‌یابد و بر عدم تعادل تقاضاهای مشارکت سیاسی و نهادمندی ساختار حکومتی تأکید دارد. او می‌گوید: «گروه‌های نوپدید برای رسیدن به اهداف‌شان، به جستجوی روش‌ها و وسایل مشارکت می‌پردازند و اگر این راه‌ها و وسایل در دسترس آنها نباشد؛ دچار احساس ناکامی می‌شوند و در صدد آن برمی‌آیند که درخواست‌های خود را از نظام سیاسی، با خشونت، زور و توسل به وسایل نامشروع دیگر مطالبه کنند. نظام سیاسی یا از خود سازگاری نشان می‌دهد و ابزار لازم برای برآورده ساختن درخواست‌های آنان را فراهم می‌کند و یا آنکه درصدد سرکوب آنها برمی‌آید و در نتیجه، آنها نیز به شیوه براندازی و خشونت روی می‌آورند» (هانتینگتون، ۱۳۸۱: ۲۳-۲۹). گرایش به خشونت در گروه‌ها و احزاب، گاهی به شکل غیرعلنی و مسلحانه ظهور می‌کند.

شرایط ساختاری بر کنش‌های افراطی در برابر دولت حاکم تأثیر می‌گذارد. بحران‌های ساختاری اغلب از شکست‌های نظامی، رکود اقتصادی، تورم سرسام آور، نابرابری رو به تزاید درآمدها و بلایای طبیعی ناشی می‌شود. این شوک‌های ساختاری، معادله بین تقاضا از دولت و منابع آن را جهت پاسخگویی به این تقاضاها تحت تأثیر قرار می‌دهند. تقاضا و خواسته‌ها از دولت افزایش می‌یابند؛ اما منابع کاهش می‌یابد. مقامات دولتی نمی‌توانند سیاست‌هایی را اتخاذ کنند که به ناهمگونی موجود بین عرضه و تقاضا هماهنگی داشته باشد. در این راستا است که کنش سیاسی افراد از حالت متعارف خارج می‌شود و به سمت کنش‌ها و رفتارهای غیر متعارف

در برابر ساختارهای حاکم پیش می‌رود که می‌تواند اقتدار حاکم را با چالش بکشد. بنابراین بحران‌های ساختاری محدودیت‌هایی که معترضان را از مقاومت در برابر دولت باز می‌دارد، کاهش می‌دهند. حرکت‌های اعتراضی فرصت‌های بیشتری در اختیار دارند تا سازمان‌ها و نهادهای دولتی را تحت تاثیر قرار دهند و اولویت‌های سیاسی خود را اعمال کنند (اپتر و آندریس، ۱۳۸۰: ۱۲-۱۸).

اسملسر شش شرط (شرایط مساعد ساختاری؛ فشار ساختاری؛ عقاید تعمیم‌یافته؛ عوامل تسریع‌کننده؛ بسیج؛ عملکرد کنترل اجتماعی) در مورد منشأ عمل جمعی به طور کلی و گروه‌های اجتماعی به طور اخص تشخیص می‌دهد (اسملسر، ۱۹۶۳: ۴۳-۴۵). زمینه ساختاری به آن شرایط کلی اجتماعی گفته می‌شود که مشوق یا مانع تشکیل انواع مختلف جنبش‌ها و گروه‌های اجتماعی است. شرایط مساعد ساختاری اولین مرحله ایجاد شورش است و در بالاترین مرتبه خود می‌تواند بروز نوعی خاص از رفتار جمعی نظیر شورش را مجاز کند. از دید اسملسر از عوامل مهم در رفتارهای خشونت‌آمیز وجود شکاف‌های مذهبی، اقتصادی و قومی است. جامعه‌ای که در آن شکاف‌های اجتماعی وجود داشته باشد، به صورت بالقوه آستان شورش می‌باشد. در چنین وضعیتی، اقلیت‌های قومی مذهبی و طبقات محروم، انگیزه‌های فراوانی برای شورشگری دارند (اسملسر، ۱۳۸۰: ۳۰۵-۳۵۵). در جوامعی که نظام سیاسی توانسته است وفاداری‌های قومی و نژادی را به سطح وفاداری‌های ملی ارتقا دهد، اقوام و قبایل همچنان به آداب و رسوم خود پای‌بندند و در نتیجه پدیده‌ای با عنوان ملت شکل نمی‌گیرد. از چنین موقعیتی می‌توان با عنوان «گسیختگی ملی» نام برد. فقدان انسجام ملی یکی از پیش شرط‌های وقوع رفتارهای خشونت‌آمیز است.

چنانچه نظام سیاسی به منظور برون‌رفت از شرایط تنش و اختلاف راهکارهایی تعبیه کرده باشد که نتایج اجرایشان از پیش مشخص باشد و طرف‌های ضعیف بدانند که محکومیت آنها واقعیتی انکارپذیر است، این وضعیت به مثابه ساختاری مساعد، بروز شورش را تسهیل می‌کند (اسملسر، ۱۳۸۰: ۳۰۵-۳۵۵). در پاره‌ای از شرایط ساختارهایی نظیر قانون می‌توانند در وقوع رفتارهای خشونت‌آمیز نقشی قابل توجه داشته باشند و آن هنگامی است که از عرف جامعه عقب‌تر باشد. در این حالت قانون محملی برای شورش ایجاد می‌کند. فقدان ساختارهای تجمیع‌علاق نظیر احزاب، رسانه‌ها، سندیکاها و ... از موانع ساختاری دیگر به شمار می‌آید (اسملسر، ۱۳۸۰: ۳۰۵-۳۵۵). از دید اسملسر فشارهای ساختاری همچون بیکاری، افزایش مالیات، افزایش قیمت‌ها، بحران‌های اقتصادی از عوامل تسهیل‌کننده رفتارهای خشونت‌آمیز است (اسملسر، ۱۳۸۰: ۲۸-۳۶).

شکاف‌های هویتی - قومی و خشونت

تحقیقات نشان می‌دهد که شکاف‌های هویتی قومی می‌تواند زمینه بسیار مساعدی برای تحرکات خشن «برون نظامی» فراهم کند و در صورتی که نظام سیاسی سیاست‌های مناسبی را اتخاذ نکند، خواسته‌های هویتی می‌توانند به راحتی به سمت این گونه تحرکات سوق یابند. از دید ریچارد شولتز طی جنگ سرد، مؤلفه قومیت و ناسیونالیسم قومی محیط امنیتی خاصی را تعریف کرد که در آن، بی‌ثباتی سیاسی ناشی از آن در قالب یکی از پدیده‌های اعتراض آمیز (درون دولتی) نمود پیدا می‌کرد. کومار روپسینگه در بررسی انواع تعارضات داخلی، تعارضات هویتی را فراگیرترین و خشن‌ترین نوع نزاع دانسته و معتقد است که هر کجا مؤلفه‌ای قومی، مذهبی، عشیره‌ای یا اختلافات زبانی حاکم است، این نوع از تعارضات هویتی زمینه بیشتری برای ظهور دارند و آمیزه‌ای از هویت و امنیت جویی را مورد هدف قرار می‌دهند (شولتز، ۱۳۸۱: ۸۷). براساس این تئوری بعضی از خرده فرهنگ‌ها تمایل بیشتری به خشونت و گرایش‌های ضداجتماعی از خود نشان می‌دهند، چون خرده فرهنگ‌ها خشونت را به عنوان یک ابزار اعتراض پذیرفته و آن را به عنوان یک ارزش مطرح ساخته و تشویق می‌کنند. این خرده فرهنگ‌ها با کشور، منطقه، جنسیت، نوع اجتماعی، شغل، قومیت یا نژاد ارتباط دارند (لیسکا و پاول، ۱۹۹۰: ۵۷۹). معمولاً این مناطق به دلیل فراهم نبودن امکانات مناسب زندگی، فقدان کنترل‌های رسمی و غیررسمی، کمبود امکانات آموزشی برای جامعه‌پذیری افراد، فقدان هویت اجتماعی قوی و پیوندهای عاطفی عمیق میان تمام ساکنان - که ناشی از خلق‌الساعه بودن تشکیل این مناطق است - حضور قومیت‌های مختلف با ارزش‌ها و فرهنگ‌های متفاوت، فعال بودن افراد خلافاً در این مناطق به دلیل پایین بودن کنترل‌های رسمی و آمادگی برخی از ساکنان برای همکاری جهت کسب درآمد، نوعی شیوه زندگی را بوجود می‌آورد که رفتارهای ضداجتماعی و پرخاشگری بیشتری تحمل می‌شود.

از نظر آنتونی اسمیت ریشه و منشأ قوم‌مداری و مرکز‌گریزی و شکل‌گیری نهضت‌های جدایی‌طلبی قومی ناشی از تمایل و نیاز جامعه قومی به کسب هویت قومی خود و رسمیت بخشیدن به آن است. وجدان قومی که هویت خود را در هم‌خونی، هم‌نژادی، هم‌زبانی، هم‌دینی، زیستن و بارآمدن در بستر فرهنگ قومی و گذشته اجتماعی، اسطوره‌ها و خاطرات تاریخی مشترک می‌جویند، مجموعاً برآیندی را ایجاد می‌کند که حاصل آن تشکیل هویت قومی، تقویت همبستگی، یگانگی و انسجام قومی است. این برآیند از لحاظ سیاسی به نیرویی تبدیل می‌شود که معطوف به قدرت بوده و خواهان تشکیل دولت مستقل است و قومیت آنان را

تحقق می‌بخشد (استقلال‌طلبی) و از نظر فرهنگی به دنبال رسمیت به ارزش‌های فرهنگی و قومی خود است (صالحی امیری، ۱۳۸۵: ۹۳). مطالعات تجربی در خصوص منابع بی‌ثباتی و خشونت‌های سیاسی در آفریقا، آسیا و امریکای لاتین تأیید می‌کنند که جنگ‌های داخلی در این کشورهای مورد بررسی، ارتباط با مؤلفه ناسیونالیسم قومی و زبانی داشته و میزان خشونت سیاسی در کشورهای چند قومی بیشتر ارزیابی شده است (ساندرز، ۱۳۸۱: ۱۴۳). تمسک به تاریخ جمعی، زبان و فرهنگ و گذشته مشترک می‌تواند نوعی پیوند و همبستگی جمعی را بوجود آورد که در مقابل دیگر اجتماعات، هویتی مستقل می‌یابد. در صورتی که نظام سیاسی این هویت را مورد تهدید قرار دهد، افراد برای ایفای این هویت‌ها می‌توانند وارد اقدامات خشن سیاسی شوند. به نظر می‌رسد که تحرک قومی نتیجه شکاف هویتی است که بین مرکز و حاشیه به دلیل سیاست‌های متخذه از سوی مرکز ایجاد می‌شود. شکاف بین مرکز و حاشیه در صورتی هویتی است که پیوند با دولت، در تعارض با پیوند قومی قرار گیرد و فرد احساس کند پیوند به دولت با هویت قومی او در تضاد است، در این صورت اقلیت‌های قومی برای دفاع از هویت قومی و زبان و نژاد و تاریخ مشترک خود می‌توانند گردهم آیند و در جنبش‌ها و حرکت‌های جمعی که به نام قومیت صورت می‌گیرد، شرکت کنند.

فرضیات پژوهش

- بین میزان احساس نابرابری اجتماعی در سطح فردی با خشونت سیاسی رابطه وجود دارد؛
- بین میزان احساس محرومیت نسبی در سطح فردی با خشونت سیاسی رابطه وجود دارد؛
- بین میزان شکاف هویتی- قومی در سطح فردی با خشونت سیاسی رابطه وجود دارد؛
- بین میزان احساس نابرابری اقتصادی در سطح فردی با خشونت سیاسی رابطه وجود دارد؛
- بین میزان احساس نوسازی ناقص در سطح فردی با خشونت سیاسی رابطه وجود دارد.

روش پژوهش

روش تحقیق مورد استفاده در این بررسی روش پیمایشی است. داده‌ها به صورت میدانی جمع‌آوری شده‌اند. تکنیک جمع‌آوری اطلاعات، استفاده از پرسشنامه است، جامعه آماری پژوهش حاضر شامل کلیه شهروندان شهر زاهدان می‌باشد که براساس سرشماری نفوس و مسکن در سال ۱۳۹۰ جمعیت این شهر ۵۷۵۱۱۶ نفر گزارش شده است (مرکز آمار ایران، ۱۳۹۰). مطالعات و برآوردها نشان می‌دهد که حدود ۵۰ درصد از جمعیت این شهر را بلوچ‌های سنی مذهب و ۵۰ درصد را نیز غیر بلوچ‌های شیعه مذهب تشکیل می‌دهد (استاندارای سیستان و

بلوچستان، ۱۳۸۹). حجم نمونه ۳۸۴ نفر بود که به شیوه نمونه‌گیری خوشه‌ای چند مرحله‌ای از بین شهروندان اهل سنت بلوچ زاهدان انتخاب شدند. بر این اساس و با توجه به نقشه شهرستان، در وهله اول، از بین پنج منطقه، مناطقی به شیوه نمونه‌گیری تصادفی ساده انتخاب شدند. سپس از میان محله‌های هر یک از این مناطق، پنج محله به طور تصادفی گزینش شدند. این پنج محله عبارت بودند از (۱) شیرآباد (۲) کریم آباد (۳) ابائیان (۴) میرزای شیرازی (۵) خیام. جمعیت نمونه مورد نظر از میان زنان و مردان بالای ۱۸ سال این محلات انتخاب شدند.

ابزارهای پژوهش

برای بررسی مولفه‌های پژوهش از پرسشنامه تهیه شده توسط محقق استفاده شده است. برای سنجش اعتبار ابزار تحقیق، از اعتبار صوری (مراجعه به داوران و پژوهشگران دیگر) و اعتبار نمونه‌ای (انجام آزمون مقدماتی و طرح سؤالات نیمه باز) بهره گرفته شده است. پایایی ابزار نیز با استفاده از «آلفای کرونباخ» مورد بررسی قرار گرفته و مقدار آلفای تمامی متغیرها بالای ۰.۷۰ درصد و در حد مطلوب محاسبه شده است؛ متغیر وابسته در این پژوهش، خشونت سیاسی است. خشونت سیاسی عبارت از کنش‌های اعتراضی است که شکل خصمانه و غیرنهادی به خود می‌گیرد و طرف‌های درگیر به صورت عامدانه، از اجبار فیزیکی برای صدمه زدن به یکدیگر یا اموال یکدیگر استفاده می‌نمایند تا تغییر سیاسی را (چه در سیاست‌ها و چه در ساختار حکومت) به وجود آورند (طالبان، ۱۳۹۰: ۱۹). متغیر خشونت سیاسی بر مبنای دیدگاه گر (۱۹۶۸) در سه مولفه آشوب، توطئه و جنگ درون کشوری در ۲۳ گویه تقسیم‌بندی شد. برای مولفه آشوب سوالاتی بر مبنای میزان شرکت در خشونت‌های نسبتاً خود انگیخته، سازمان نیافته اعتصابات سیاسی شورش‌های محلی، خشونت بار، شورش‌ها و درگیری‌های سیاسی طرح شد. برای مولفه توطئه نیز سوالاتی بر مبنای شرکت در خشونت سیاسی - بسیار سازمان یافته، سوءقصد‌های سیاسی سازمان یافته، تروریسم در مقیاس کوچک، جنگ‌های پارتیزانی در مقیاس کوچک، کودتا، طغیان مطرح شد. برای مولفه جنگ درون کشوری نیز سوالاتی بر مبنای میزان شرکت در خشونت سیاسی - بسیار سازمان یافته و گسترده به منظور سرنگونی رژیم، جنگ‌های پارتیزانی، تروریسم در مقیاس وسیع، جنگ‌های داخلی و انقلاب طرح شد.

متغیر مستقل نیز در این پژوهش عوامل موثر بر خشونت سیاسی است که شامل پنج متغیر نوسازی ناقص، نابرابری اقتصادی، شکاف هویتی-قومی، احساس محرومیت، نابرابری اجتماعی در ۴۲ گویه تقسیم‌بندی شد. احساس نابرابری اقتصادی عبارت است از احساس محدودیت در

فرصت‌های اقتصادی (گر، ۱۹۸۳: ۵۶). از دید مسنر احساس نابرابری اقتصادی عبارت است از احساس عدم دسترسی افراد به منابع اقتصادی (مسنر، ۱۹۸۹: ۵۹۸). برای این شاخص مولفه‌های توزیع نابرابر فرصت‌های اقتصادی، فرصت تحرک شغلی، عدم برخورداری از امکانات برابر، نابسامانی شرایط اقتصادی و سرمایه‌گذاری و تفاوت در ارائه منابع و منافع اقتصادی نسبت به استان‌های مرکزی در نظر گرفته شده است. برای مولفه نابرابری اجتماعی شاخص‌های بیگانگی اجتماعی، احساس شهروندی، تعامل اجتماعی و رضایت از زندگی بر مبنای پژوهش غفاری و تاج‌الدین (۱۳۸۵) در نظر گرفته شده است. منظور از شکاف هویتی -قومی، نوع نگاه افراد به هویت‌های بومی و قومی در مقابل هویت ملی است که با شاخص‌های تنوع قومی و مذهبی و انسجام‌یافتن گروه‌های قومی، فقدان هویت ملی منسجم، امیال جمعی قوم برای احیای هویت قومی و نمادهای فرهنگی و تمایزهای ایدئولوژیکی سنجیده شده است. نوسازی ناقص اشاره به شکاف‌ها و نابرابری‌هایی دارد که افراد فکر می‌کنند با توجه به فرایند مدرن شدن ایجاد شده است و منجر به انتظارات فزاینده، اختلالات روان‌شناختی، سردرگمی و احساس محرومیت در میان اعضای جامعه می‌انجامد. برای عملیاتی کردن نوسازی، از تغییر در مقیاس‌های توسعه اقتصادی، سطح سواد، مصرف سرانه رسانه‌ها، مشارکت در امور سیاسی استفاده می‌شود (مدیسون و استوسون، ۱۹۷۲: ۹۵-۹۶). این شاخص‌ها برای سنجش این متغیر، سطح سواد، رأی‌دهی در انتخابات، میزان تطبیق با زندگی شهری، اعتقاد به زندگی عشیره‌ای، بهداشت و امنیت می‌باشد. منظور از محرومیت نسبی برداشت بازیگران از وجود اختلاف میان انتظارات ارزشی و توانایی‌های ارزشی آنها است (گر، ۱۹۶۸: ۸۰). بر مبنای پژوهش محسنی تبریزی و درویش ملا (۱۳۸۷) محرومیت نسبی بر مبنای دو شاخص شاخص شناختی (ادراکی) و عاطفی (احساسی) مورد سنجش قرار گرفته است. درک این که یک انتظار یا توقع، برآورده نشده و نقض شده است، شاخص شناختی یا ادراکی از محرومیت را شکل می‌دهد؛ و حس بی‌انصافی، رنجش و نارضایتی ناشی از این انتظار به جنبه عاطفی یا احساسی محرومیت نسبی مربوط است (محسنی تبریزی و درویش ملا، ۱۳۸۷: ۷۹).

یافته‌های پژوهش

نتایج به دست آمده از پژوهش در دو بخش توصیفی و استنباطی ارائه می‌شود. ابتدا یافته‌های توصیفی ذکر می‌شود.

جدول ۱. میانگین و انحراف استاندارد نمرات شرکت کنندگان در هر یک از ابعاد عوامل موثر بر خشونت سیاسی

متغیرها	میانگین	انحراف معیار	متغیرها	میانگین	انحراف معیار
نوسازی ناقص	۲,۵۷	۰,۵۷	آشوب	۳,۱۴	۰,۳۳
نابرابری اقتصادی	۳,۷۱	۰,۴۵	توطئه	۳,۶۷	۰,۳۸
شکاف هویتی- قومی	۲,۹۸	۰,۶۶	جنگ درون کشوری	۲,۹۹	۰,۴۹
احساس محرومیت	۴,۰۱	۰,۹۷	نمره کل خشونت سیاسی	۶,۶۱	۱,۰۹
نابرابری اجتماعی	۳,۱۲	۰,۲۸			
نمره کل عوامل موثر بر خشونت	۷,۸۱	۱,۸۷			

جدول ۱ میانگین و انحراف استاندارد نمرات شرکت کنندگان را در هر یک از ابعاد عوامل موثر بر خشونت سیاسی نشان می‌دهد. میانگین نمرات نوسازی ناقص، نابرابری اقتصادی، شکاف هویتی و نابرابری اجتماعی به ترتیب ۲,۵۷، ۳,۷۱، ۲,۹۸، ۳,۱۲ به دست آمده است و میزان احساس محرومیت تا حدودی بالاتر از سایر مولفه‌های مربوط به عوامل موثر بر خشونت سیاسی برابر ۴,۰۱ است. در پرسشنامه خشونت سیاسی، میانگین نمرات بعد آشوب ۳,۱۴ و میانگین بعد از توطئه ۳,۶۷ و میانگین نمرات مولفه جنگ درون کشوری ۲,۹۹ است. میانگین نمره کل عوامل موثر بر خشونت سیاسی ۷,۸۱ و انحراف استاندارد آن ۱,۸۷ و مقادیر مذکور برای نمره کل خشونت سیاسی به ترتیب ۶,۶۱ و ۱,۰۹ به دست آمده است.

با توجه به جدول شماره (۱) بیشترین پراکندگی داده‌ها از میانگین مربوط به بعد احساس محرومیت با انحراف استاندارد ۰,۹۷ و کمترین پراکندگی داده‌ها از میانگین مربوط به نابرابری اجتماعی با انحراف استاندارد ۰,۲۸ به دست آمده است.

جدول ۲. همبستگی بین ابعاد محدودیت ساختاری و خشونت سیاسی

متغیرها	آشوب	توطئه	جنگ درون کشوری	خشونت سیاسی
نوسازی ناقص	۰,۳۲	۰,۴۱	۰,۲۹	۰,۴۴
	Sig	۰,۰۰۱	۰,۰۰۱	۰,۰۰۱
نابرابری اقتصادی	۰,۵۹	۰,۴۸	۰,۶۲	۰,۶۰
	Sig	۰,۰۰۱	۰,۰۰۱	۰,۰۴۸
شکاف هویتی- قومی	۰,۶۱	۰,۳۹	۰,۴۲	۰,۵۵۲
	Sig	۰,۰۰۱	۰,۰۰۱	۰,۰۰۱

۰,۶۳	۰,۵۳	۰,۴۹	۰,۶۷	R	احساس محرومیت
۰,۰۰۱	۰,۰۳۳	۰,۰۰۱	۰,۰۰۱	Sig	
۰,۴۷	۰,۲۱	۰,۴۵	۰,۳۷	R	نابرابری اجتماعی
۰,۰۲۷	۰,۰۰۱	۰,۰۴۱	۰,۰۰۱	Sig	
۰,۵۰	۰,۳۹۷	۰,۴۲۱	۰,۵۳	R	نمره کل عوامل موثر بر خشونت
۰,۰۰۱	۰,۰۰۱	۰,۰۰۱	۰,۰۰۱	Sig	

جدول ۲ همبستگی ساده (پیرسون) عوامل موثر بر خشونت سیاسی نشان می‌دهد. همانگونه که مشاهده می‌شود تمام همبستگی‌ها در سطح $(p < 0.05)$ معنی‌دار است. بالاترین میزان همبستگی مربوط به رابطه احساس محرومیت با مولفه آشوب و کمترین میزان همبستگی مربوط به رابطه نابرابری اجتماعی با مولفه جنگ درون کشوری است.

برای بررسی رابطه چندگانه عوامل موثر بر خشونت سیاسی با هر یک از ابعاد خشونت سیاسی از تحلیل رگرسیون چندگانه استفاده شد. جدول ۳ نتایج مدل رگرسیونی را به ازای رابطه عوامل موثر با هر یک از ابعاد خشونت سیاسی و میزان کل این متغیر نشان می‌دهد.

جدول ۳. نتایج مدل رگرسیون به ازای رابطه عوامل موثر با خشونت سیاسی

متغیر پیش بین	متغیر ملاک	R	R ²	R ² تعدیل شده	خطای استاندارد برآورد	F	sig
عوامل موثر (کل)	آشوب	۰,۶۲	۰,۳۸	۰,۳۹	۱,۰۰۹	۷,۲۸	۰,۰۰۰
عوامل موثر (کل)	توطئه	۰,۵۰	۰,۲۵	۰,۲۵	۲,۷۹۱	۶,۱۹	۰,۰۰۰
عوامل موثر (کل)	جنگ درون کشوری	۰,۴۷	۰,۲۲	۰,۲۳	۱,۱۶۰	۴,۳۳	۰,۰۰۰
عوامل موثر (کل)	خشونت سیاسی	۰,۵۳	۰,۲۸	۰,۲۹	۳,۰۷۵	۶,۰۱	۰,۰۰۰

$P < 0.001$

همانگونه که جدول ۳ نشان می‌دهد متغیر عوامل موثر (کل) پیش‌بینی کننده خوبی برای مولفه‌های خشونت سیاسی هستند. مقدار همبستگی چندگانه (R) عوامل موثر (کل) با مولفه آشوب ۰,۶۲ است و ضریب تعیین ۳۸ درصد نشان‌دهنده مقدار قابل تبیین واریانس‌های متغیر آشوب از روی ابعاد عوامل موثر (کل) است. مقدار همبستگی چندگانه (R) عوامل موثر (کل) با مولفه توطئه ۰,۵۰ است و ضریب تعیین ۲۵ درصد نشان‌دهنده مقدار قابل تبیین واریانس‌های متغیر توطئه از روی ابعاد عوامل موثر (کل) است. مقدار همبستگی چندگانه (R) عوامل موثر (کل) با مولفه جنگ درون

کشوری ۰,۴۷ است و ضریب تعیین ۲۲ درصد نشان دهنده مقدار قابل تبیین واریانس های متغیر جنگ درون کشوری از روی ابعاد عوامل موثر (کل) است و در کل مقدار همبستگی چند گانه (R) عوامل موثر (کل) با خشونت سیاسی ۰,۵۳ است و ضریب تعیین ۲۸ درصد نشان دهنده مقدار قابل تبیین واریانس های این مولفه از روی ابعاد عوامل موثر (کل) است. سطح معنی داری به دست آمده برای مقادیر F نشان می دهد تمام ضرایب در سطح $p < 0.01$ معنی دار است.

جدول ۴. ضرایب رگرسیون غیر استاندارد (B) و استاندارد (b) به ازای هر بعد از عوامل موثر بر ابعاد خشونت سیاسی

متغیر ملاک	متغیر پیش بین	ضرایب استاندارد		ضرایب غیر استاندارد		t	سطح معناداری
		B	خطای استاندارد	B	خطای استاندارد		
آشوب	نوسازی ناقص	۰,۳۲	۰,۰۸۷	۰,۳۱	۰,۲۵	۲,۲۵	۰,۰۰۲
	ناابرابری اقتصادی	۰,۲۷	۰,۰۲۷	۰,۱۴	۰,۴۱	۳,۴۱	۰,۰۰۱
	شکاف هویتی- قومی	۰,۳۴	۰,۰۳۴	۰,۰۵۱	۰,۰۸	۳,۰۸	۰,۰۱۹
	احساس محرومیت	۰,۵۶	۰,۰۲۲	۰,۲۷	۰,۵۷	۴,۵۷	۰,۰۰۱
	ناابرابری اجتماعی	۰,۴۱	۰,۰۱۹	۰,۰۳۸	۰,۴۱	۲,۴۱	۰,۰۳۸
	عوامل موثر (کل)	۰,۵۲	۰,۰۶۴	۰,۵۰	۰,۰۳	۴,۰۳	۰,۰۰۱
توطئه	نوسازی ناقص	۰,۴۰	۰,۰۳۸	۰,۴۷	۰,۵۹	۲,۵۹	۰,۰۲۹
	ناابرابری اقتصادی	۰,۳۹	۰,۰۲۷	۰,۰۳۳	۰,۰۴	۳,۰۴	۰,۰۳۱
	شکاف هویتی- قومی	۰,۲۳	۰,۰۱۱۸	۰,۴۱	۰,۱۶	۴,۱۶	۰,۰۴۳
	احساس محرومیت	۰,۶۹	۰,۰۴۲۱	۰,۲۵	۰,۰۳	۵,۰۳	۰,۰۰۱
	ناابرابری اجتماعی	۰,۲۶	۰,۰۳۷۲	۰,۲۹	۰,۵۲	۴,۵۲	۰,۰۰۱
	عوامل موثر (کل)	۰,۱۹	۰,۰۴۴	۰,۰۴۱	۰,۲۲	۴,۲۲	۰,۰۰۱
جنگ درون کشوری	نوسازی ناقص	۰,۴۴	۰,۰۰۳۶۳	۰,۵۲	۰,۶۸	۲,۶۸	۰,۰۲۶
	ناابرابری اقتصادی	۰,۲۱	۰,۰۷۷	۰,۰۷۵	۰,۱۹	۳,۱۹	۰,۰۱۳
	شکاف هویتی- قومی	۰,۲۲	۰,۰۳۴۹	۰,۰۲۰	۰,۴۴	۳,۴۴	۰,۰۰۸
	احساس محرومیت	۰,۴۵	۰,۰۶۲۲	۰,۴۰	۰,۱۱	۵,۱۱	۰,۰۰۱
	ناابرابری اجتماعی	۰,۳۰	۰,۰۹۸۳	۰,۱۸	۰,۶۲	۴,۶۲	۰,۰۰۱
	عوامل موثر (کل)	۰,۳۷	۰,۰۱۲۴	۰,۰۸۹	۰,۳۳	۳,۳۳	۰,۰۱۵
خشونت سیاسی	نوسازی ناقص	۰,۱۹	۰,۰۰۲۷۱	۰,۰۱۰	۰,۰۵	۳,۰۵	۰,۰۰۴
	ناابرابری اقتصادی	۰,۵۲	۰,۰۶۵۱	۰,۰۳۳	۰,۰۶	۴,۰۶	۰,۰۰۱
	شکاف هویتی- قومی	۰,۱۳	۰,۰۳۷۶	۰,۰۱۱	۰,۵۲	۵,۵۲	۰,۰۰۱
	احساس محرومیت	۰,۵۵	۰,۰۱۶۶	۰,۵۰	۰,۴۷	۳,۴۷	۰,۰۰۳۴
	ناابرابری اجتماعی	۰,۳۶	۰,۰۰۸۸	۰,۰۳۸	۰,۶۰	۴,۶۰	۰,۰۰۱
	عوامل موثر (کل)	۰,۱۷	۰,۰۸۴۴	۰,۰۱۲	۰,۳۸	۴,۳۸	۰,۰۰۱

P<0.05

جدول ۴ ضرایب رگرسیون غیر استاندارد (B) و استاندارد (b) را به ازای رگرسیون هر بعد از عوامل موثر بر ابعاد خشونت سیاسی نشان می‌دهد.

همانگونه که ضرایب رگرسیون استاندارد نشان می‌دهند در تمام ابعاد خشونت سیاسی، احساس محرومیت پیش‌بینی کننده مهمتری است و از وزن b بالاتری برخوردار است و احساس محرومیت ارتباط بیشتری با مولفه‌های خشونت سیاسی دارد. در مجموع رابطه عوامل موثر (کل) با تمام ابعاد خشونت سیاسی معنی‌دار است ($p < 0.05$). همانگونه که مشاهده می‌شود تمام ضرایب رگرسیون مثبت است و نشان می‌دهد بین عوامل موثر (کل) با ابعاد خشونت سیاسی ارتباط مثبت وجود دارد.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش، به بررسی عوامل مؤثر بر گرایش به رفتارهای خشونت‌آمیز در میان شهروندان اهل سنت بلوچ زاهدان پرداخته شد. جریان‌های سیاسی و قومی وابسته به عوامل بیگانه و جریان‌های سلفی و تروریستی با تحریک احساسات مردم بیشترین ناامنی به وجود آورده‌اند. در این میان نقش کشورهای منطقه‌ای اهل سنت و فرامنطقه‌ای مانند آمریکا و رژیم صهیونیستی در ایجاد ناامنی و خشونت بسیار جدی است. که تهدیداتی از جمله ناامن‌سازی امنیت داخلی ایران، ایجاد واگرایی مذهبی، ایجاد واگرایی قومی، نفوذ مذهبی، تفرقه مذهبی و قومی و تجزیه‌طلبی را شکل داده‌اند. یکی از این سیاست‌ها «فعال کردن گسل‌های قومی و مذهبی به‌ویژه در شرق ایران» است. فرضیه نخستین نوشتار حاضر مبنی بر وجود رابطه بین احساس نابرابری اجتماعی در سطح فردی با خشونت سیاسی توسط یافته‌های تجربی مورد تأیید قرار گرفت. این یافته‌ها با نتایج پژوهش طالبان (۱۳۹۰)، کندی و همکاران (۱۹۹۱)، مسنر (۱۹۸۹)، آویسن و لورینگ (۱۹۹۰)، گر (۱۹۶۸) همسو است. به نظر می‌رسد که نابرابری‌های اجتماعی می‌توانند از طریق ایجاد تضاد توزیعی تبدیل به خصومت کلی و انتشاری شوند و به شکل جرم و جنایت تجلی نمایند و با اینکه اگر امکان تحرک سیاسی وجود داشته باشد تبدیل به خشونت شوند و به صورت شورش تظاهر خارجی پیدا کنند.

دومین فرضیه، وجود رابطه بین محرومیت نسبی در سطح فردی با خشونت سیاسی می‌باشد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که احساس محرومیت نسبی بیشترین تأثیر را بر متغیرهای خشونت سیاسی داشته است که مولفه آشوب بیشترین تأثیرپذیری را در این میان نشان می‌دهد که نتایج با یافته‌های گر (۱۹۶۸)، مسنر (۱۹۸۹)، (گلدستون، ۲۰۰۳)، مولر و سلیگسن (۱۹۸۷) الینا و مور (۱۹۹۰)

هم راستا است. به نظر می‌رسد که ناکامی و نارضایتی که توسط انواع عدم تعادل‌های ساختاری و کارکردی (عملکردی) در جامعه ایجاد می‌شوند، خود را به صورت خشونت سیاسی یا کنش‌های جمعی اعتراضی بروز می‌دهند. در حقیقت، رفتارهای سیاسی خشونت‌آمیز مردم نتیجه نارضایتی و نارضایتی محصول ناکامی یا محرومیت نسبی است که معنی وجود شکاف و اختلاف میان آن‌چه آن‌ها می‌خواهند (انتظارات ارزشی) می‌باشد.

فرضیه سوم، عبارت از وجود رابطه بین شکاف هویتی-قومی در سطح فردی با خشونت سیاسی می‌باشد. این فرضیه نیز همچون دو فرضیه قبلی، توسط داده‌های به عمل آمده تایید شد. شکاف‌های هویتی قومی می‌تواند زمینه بسیار مساعدی برای تحرکات خشن «برون نظامی» فراهم کند و در صورتی که نظام سیاسی سیاست‌های مناسبی را اتخاذ کند، خواسته‌های هویتی می‌تواند به راحتی به سمت این‌گونه تحرکات سوق یابند. چهارمین فرضیه به وجود رابطه بین احساس نابرابری اقتصادی در سطح فردی با خشونت سیاسی می‌شود. این یافته‌ها با نتایج تحقیقات گر (۱۹۶۸)، کندی و همکاران (۱۹۹۱)، مسنر (۱۹۸۹)، طالبان (۱۳۹۰) همسو می‌باشد. دسترسی محدود و ناچیز به منابع اقتصادی برای تامین نیازهای اساسی و مورد نیاز می‌تواند منجر به افزایش استرس، ناکامی، بی‌قدرتی و تضعیف روحیه شود که خود زمینه مناسب خشونت سیاسی می‌باشد. فرضیه پنجم از وجود تاثیرات احساس نوسازی ناقص در سطح فردی با خشونت سیاسی است. تغییرات اجتماعی که تحت شرایط نوسازی، نظم اجتماعی پیشین را دگرگون می‌کند و ناکامی‌ها و ناسازگاری‌های جدید ایجاد می‌کند، بر رفتار سیاسی تاثیر گذاشته و در برخی مواقع سبب تغییر آن شده و خود را در قالب رفتارهای خشونت‌آمیز نشان می‌دهد.

اهل سنت بلوچ در جنوب شرقی ایران از جمله اقوامی است که عوامل متعددی در حوزه دین، زبان، ریشه‌های تاریخی مشترک آنان را با قوم اکثریت پیوند زده اما عوامل دیگری چون مذهب، فاصله جغرافیای سبب جدایی آنان از قوم اکثریت شده است. این مسأله نیاز به بازسازی، طراحی، سیاستگذاری و مهندسی مشخص دارد. به عبارتی ضروری است تا موضوع ارتقای گفتگوهای بین فرهنگی و برقراری تعاملات اجتماعی و اقتصادی اهل سنت با یکدیگر، مورد توجه سیاستگذاران قرار گیرد. تقویت فرآیند ارتباطات مذهبی و تعاملات گسترده فیما بین خرده فرهنگ‌ها، موجب کاهش حساسیت‌ها شده و سلیقه‌ها، تقاضاها، هنجارها، مطالبات و انتظارات تمام شهروندان در خرده فرهنگ‌های مختلف را مشابه یکدیگر ساخته و موجبات وحدت ملی، انسجام اجتماعی و نهایتاً ثبات سیاسی در کشور را فراهم می‌سازد. تعاملات مذهبی موجب همگن‌سازی، تقویت نقاط مشترک وحدت‌بخش، ایجاد تفاهم و علقه، رفع حساسیت‌ها و تعصبات مخرب و نهایتاً همبستگی

ملی می‌شود. این تعلق خاطر به عناصر و ابعاد مختلف هویت ملی از جمله ادبیات، زبان، میراث فرهنگی، تاریخ، دین و سرزمین مشترک، فرآیند ادغام اجتماعی را تسهیل می‌کند. این سیاست انسجام بخشی و ادغام اجتماعی، از راه گفتگو و تعامل، شکل‌گیری مفهوم شهروندی، کاهش تفاوت‌ها، تقویت حس ملی و... را به وجود می‌آورد.

منابع

الف) فارسی

- ای ایپتر، دیوید و چالرز اف. اندی بین، (۱۳۸۰)، *اعتراض سیاسی و تغییر اجتماعی*، ترجمه محمدرضا سعیدآبادی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بابایی، محمدباقر؛ بلالی مهیاری، محمدرضا، (۱۳۸۸)، «نقش طوایف شیعه بلوچ در امنیت منطقه بررسی موردی: ایرانشهر»، *فصلنامه مدیریت و پژوهش‌های دفاعی دانشگاه جامع امام حسین (ع)*، سال هشتم، شماره ۶۱.
- پای، لوسین، (۱۳۸۰)، *بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی*، مترجم: غلامرضا خواجه سروی. تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- تیلی، چارلز، (۱۳۸۵)، *از بسیج تا انقلاب*، ترجمه علی مرشدی زاد، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- ساندرز، دیوید، (۱۳۸۰)، *الگوهای بی‌ثباتی سیاسی*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- شعبانی اصل، محمدرضا، (۱۳۸۸)، «بررسی ساختارهای سیاسی اثرگذار بر امنیت سیستان و بلوچستان»، *فصلنامه مدیریت و پژوهش‌های دفاعی دانشگاه جامع امام حسین (ع)*، سال هشتم، شماره ۶۱.
- صالحی‌امیری، سیدرضا، (۱۳۸۵)، *مدیریت منازعات قومی در ایران*، تهران: مجمع تشخیص مصلحت نظام، مرکز تحقیقات استراتژیک.
- طالبان، محمدرضا، (۱۳۹۰)، «تحلیل بولی از اثر محرومیت نسبی بر خشونت سیاسی (مطالعه تطبیقی کشورهای مسلمان خاورمیانه)»، *مجله جامعه‌شناسی ایران*، شماره ۴.
- حافظ نیا، محمدرضا، حسینی، سیدسلیمان، احمدی پور، زهرا، (۱۳۹۲)، «سیاست دولت و مناسبت‌های بین قومی (مورد: قوم بلوچ و سیستانی)»، *برنامه ریزی و آمایش فضا*، دوره هفدهم، شماره ۲.
- فایراند، ایو و روزالیند فایراند، (۱۳۷۹)، *خشونت سیاسی و ثبات سیاسی در خشونت و جامعه*، ترجمه اصغر افتخاری، تهران: نشر سفیر.
- قاراخانی، معصومه، (۱۳۸۸)، «نوسازی و خشونت سیاسی: بررسی تطبیقی کشورهای اسلامی»، *فصلنامه علوم اجتماعی*، شماره ۴۵.
- گر، تد رابرت، (۱۳۷۷)، *چرا انسانها شورش می‌کنند*، مترجم: علی مرشدی زاد، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.

- گر، تد رابرت، (۱۳۷۹)، *مدلی علی از منازعات داخلی*، در *خشونت و جامعه*، اصغر افتخاری، نشر سفیر.
- لرنر، دانیل، (۱۳۸۳)، *گذر جامعه سنتی: نوسازی خاورمیانه*، ترجمه، غلامرضا خواجه سروری، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- محسنی تبریزی، علی رضا و درویش ملا، محمدحسین، (۱۳۸۷)، «سنجش میزان احساس محرومیت نسبی و محرومیت نسبی ادراکی جوانان»، *نامه علوم اجتماعی*، شماره ۳۴.
- غفاری، غلامرضا؛ تاج‌الدین، محمدباقر، (۱۳۸۵)، «شناسایی مولفه‌های محرومیت اجتماعی»، *رفاه اجتماعی*، سال چهارم، شماره ۱۷.
- هانتینگتون، ساموئل، (۱۳۷۹)، *تحول سیاسی در جهان سوم در درک توسعه سیاسی*، مایرون واینر و ساموئل هانتینگتون، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

ب) انگلیسی

- Coleman, James, (1990), *Foundations Social Theory*, The Belknap Press of Harvard University Press.
- Dahrendorf, R, (1988), *The Modern Social Conflict*, New York: Weidenfeld & Nicolson.
- Davidson, Charles Robert, (2005), *Political Violence in Egypt: A Case Study of Islamist in Surgency 1992 – 1997*. The Fletcher School of Law and Diplomacy.
- Davies, J. C, (1962), “Toward A Theory of Revolution”, *American Sociological Review*, Vol, 27, N. (1), pp. 5-19.
- Gurr, Ted Robert, (1968), *Psychological Factors in Civil Violence*, World Politics.
- Gurr, Ted Robert, (1970), *Why Men Rebel*, Princeton, n. g, Princeton University Press.
- Gurr, Ted Robert, (1973), *The Revolution Change Nexlus*, Comparative Politics.
- Morrison, D.G & H.M. Stevenson, (1972), “Cultural Pluralism, Modernization and Conflict: An Empirical Analysis of Sources of Political Instability in African Nations”, *Canadian Journal of Political Science*. Vol , 5, N. 1.
- Park , Hong Kyoo, (1982), *Political Development and Political Stability: East and Southeast ASIA*. University of Cincinnati.
- Patterson ,E, (2005), “Religious Activity and Political Participation: The Brazilian and Chilean”, *Latin American Politics and Society* . Vol 47, N. (1).
- Snyder, David, (1978), “Collective Violence: A Research Agenda and some strategic considerations”, *The Journal of Conflict Resolution*, Vol. 22 No. 3.
- Weede, Erich, (1981), “Economic Inequality , Average Income, and Domestic Violence”, *The Journal of Conflict Resolution*, Vol. 25. No. 4.